

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أ
فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»^۱. «فی هذه الآية المباركة لفظياً أديباً لغوياً و كذلك
معنوياً إماراتٌ قاطعةٌ لا حَوْلَ عنها على أنَّ عالم الذرِّ عالمٌ باطلٌ خرافى، إنّما عالمٌ
ذرية». در این چند روز بحث کردیم و تتمه بحث را امروز داریم. «مراجعةً ثالثةً إلى
هذه الآية المباركة و بعد ذلك ننتقل إلى نصّ التفسير».

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» اخذ فعل است، فعل امر تکوینی است، تکوین لفظی
هم نیست، بلکه تکوین عملی است، «أخذت عبایة زید لا تعنى أنّى قلت أخذ
عبایتک» لفظ نیست، اخذ خود گرفتن است، چه لفظ باشد و چه لفظ نباشد. پس اخذ
در این جا یک امر تکوینی است، مأخوذ باید موجود باشد، آنچه را که پروردگار عالم
در مثلث زمان یا هر طور دیگری اخذ کرده است، این مأخوذ باید موجود باشد. «وَ إِذْ

۱. اعراف، آیات ۱۷۲ و ۱۷۳.

أَخَذَ رَبُّكَ» كما أَنَّ الْأَخْذَ هُوَ رَبَّنَا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي مَوْقِفِ تَكْوِينِي كَذَلِكَ الْمَأْخُودُ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ كَانَتْ حِينَ الْأَخْذِ لَا أَنْ يَكُونَ لِلأَخْذِ» این را قبلاً مفصلاً عرض کردیم. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» نکته جدیدی که امروز عرض می‌کنیم، اضافه بر آنچه قبلاً عرض کردیم. در چه صورتی لفظ بنی آدم صدق می‌کند؟ در صورتی که بنی آدم موجود باشند. اگر بنی آدم موجود نیستند، بلکه نطفه‌های آن‌ها در اصلا ب آباء است، این‌ها بنی آدم نیستند، «لفظة بنی آدم كلفظة آدم صريحةً على أن بنی آدم لا بدَّ أن يكونوا موجودين كبنی آدم، حتى يؤخذ ذریتهم من ظهورهم» بین است، این دیگر تأویل نیست. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» كما أَنَّ آدم لا بدَّ أن يكون موجوداً من ذی قبل» آیا ممکن است قبل از اینکه آدم خلق شود، به خاک بگوییم آدم، این خاکی است که از آن آدم درست می‌کنند. این خاکی که بعداً از آن درخت هلو و گلابی و سیب درمی‌آید و هنوز خاک است، این گلابی است؟ سیب است؟ بعداً اگر بذر کاشتید، گلابی و سیب خواهد شد. صدق لفظ آدم بر خاک نیست، حتی بر نطفه نیست.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» لا بدَّ أن يكون المأخوذ موجوداً حين الأخذ كما الأخذ تكوینياً هو الله تعالى ربنا كذلك لا بدَّ أن يكون آدم موجوداً من ذی قبل، ثم بنی آدم موجودون من ذی قبل، یعنی قبل أخذ ربنا سبحانه و تعالی من ظهورهم ذریتهم» پس عالم ذر چیست؟ این که می‌گویند عالم ذر یعنی قبل از خلقت آدم و بنی آدم، یک عالمی بوده است که انسان‌ها مانند مورچه بودند، این‌ها بنی آدم هستند؟ فرض کنید اگر هم بود، فرض کنید مانند مورچه‌هایی بودند و روح هم داشتند و خود آدم و خود فرزندان آدم، در این جا نه آدم، آدم است و نه بنی آدم، بنی آدم هستند. بر فرض این‌ها یک حالات قبلی در خاک یا هر چه.

«و هذه هي الخطوة الأولى البينة الصارحة الصارحة التي تزيّف خرافة عالم الذرّ، عالم النملة» در نمله است. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ» ظهور بنی آدم، لا ظهر آدم «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» در این جا چند امر تکوینی داریم، تکوینی غیر قولی و دو امر تکوینی قولی داریم. تکوینی‌های غیر قولی را به ترتیب توجّه کنید، «وَإِذْ أَخَذَ» تکوین «رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» لا بدَّ أن يكونوا كائنين، «مِنْ ظُهُورِهِمْ» لا بدَّ أن يكون ظهوره موجوداً، هم موجودون، ظهورهم موجوداً. «ذُرِّيَّتَهُمْ» لا بدَّ أن تكون «ذُرِّيَّتَهُمْ» موجودٌ حتى تأخذ» منتها «ذُرِّيَّتَهُمْ» ذرّية الأرواح است، نه ذرّية الأجساد، چنانکه تفصیلاً قبلاً عرض کردیم.

این‌ها امور تکوینی است. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ» باز هم امر تکوینی است، در سه بعد تکوینی است. «أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» این اشهاد، اشهاد لفظی نیست. «لیس هنالك لفظاً یقال أنّ ربنا قال: أشهدكم على أنفسكم فأشهدوا على...» این‌ها نیست. «وَ أَشْهَدَهُمْ» تکوین است. «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» این مراحل کلاً مراحل تکوینی است. «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»، ارتباط آن چیست؟ چرا خدا این کارها را کرد؟ «لماذا «أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» أ لذلک القول؟ القول لا یحتجّ [...]» اگر بخواهند از کسی اقرار بگیرند، این اقرار گرفتن احتیاج به این ندارد که در عمق ذات او، آن محور اقرار موجود باشد. ممکن است به زور اقرار بگیرند، ممکن است دروغ بگویند، ممکن است مراعات کند، ممکن است خجالت بکشد. همه این‌ها اقرار است.

کدام اقرار فایده دارد؟ «إنما الإقرار الصّالح هو الذی یتبنی الحقیقة الذّاتیة الکاثنة المندغمة فی وجود الإنسان» اقرار به این صورت درست است. اگر انسان با زبان اقرار کند آنچه در قلب او، در عقل او، در واقع او وجود حتمی ندارد، این اقرار نیست. پس این اقرار در چه زمینه‌ای است؟ «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلی شهدنا» چه لزومی دارد این «أَلَسْتُ» لفظ باشد؟ مگر خدا محتاج به لفظ است؟ مگر قضیه اقرار، قضیه لفظی است؟ این قضیه واقعی است. «إِنَّ واقع الأخذ «مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یحقّق واقع المقرّ به» آنچه به آن اقرار می‌کنند، توحید رب است. این توحید رب که در قلب انسان و در فطرت انسان موجود است، خدا باید سؤال کند تا بفهمد؟ یا باید سؤال کند تا اینکه این‌ها اقرار کنند که اگر اقرار کردند، احتجاج کند، اگر هم اقرار نکنند، احتجاج می‌کند.

«إِنَّ الله تعالی یحتجّ علی الواقع الموجود سواء أقررت به أم ما أقررت به، ممکن أن یكون واقع الوجود موجوداً و أنت تنکر، یمکن أن لا یكون موجوداً و أنت تقر، یمکن أن یكون الواقع موجوداً و تقر، لیس الواقع موجوداً و أنت لا تقر» این‌ها مراحل است، چند مرحله است. مراد از این «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» تمام این‌ها بیان این واقعیت است که این تکوین شده است و این عرض شده است و این اشهاد شده است. و کلّ مطلب راجع به این است. «لا بدّ أن یكون بنو آدم موجودین حین عمل ربنا سبحانه و تعالی هكذا و بنو آدم لم یكونوا موجودین قبل أن یولد من آدم»؛ چون بنی آدم از این آدم خلق شدند. قبل از اینکه آدم خلق شود، چطور بنی آدم قبل از خلق آدم بودند؟ بچه قبل از

پدر؟ چطور امکان دارد؟ آن‌هایی که چنین می‌گویند، هر جا می‌خواهند بگویند. ولی فرزند قبل از پدر، در حالی که پدر هنوز موجود نیست، قبل از اینکه پدر وجود پیدا کند «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ». پس بنابراین این «وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» که باز از امور تکوینی است، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» لیس سؤالاً بلفظة القول إِيحَاءً إِلَى بَنِي آدَمَ، لَأَنَّ السُّؤَالَ بِلَفْظَةِ الْقَوْلِ وَ الْإِجَابَةُ بِلَفْظَةِ الْقَوْلِ لَا حِجَّةَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ السُّؤَالَ عَنْ عَمَقِ الذَّاتِ تَكْوِيناً وَ الْإِجَابَةُ قَضِيَّةَ عَمَقِ الذَّاتِ تَكْوِيناً فَالْأَصْلُ هُوَ عَمَقِ الذَّاتِ فَطَرِيّاً».

«قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»، در ادامه آن: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» دو عذر است، در بعد انکار توحید الحاداً یا اشراكاً دو عذر است که با این جریان این دو عذر از بین رفته است. یک عذر اجتهادی و یک عذر تقلیدی. «قد يكون الإنسان مكلفٌ بأمرٍ أصليٍّ أو فرعيٍّ معذوراً لأنه لم يقدر على الإجتهد حتى يحصل على الحق و لم يقدر على التقليد حتى يحصل على الحق. لم يقدر على الإجتهد و إنما قلّد باطلاً أو لم يقلّد» پس امر انسان، تکلیفی که انسان دارد، چه در بعد اصلی و چه در بعد فرعی، یا درون ذاتی است، خود باید بفهمد، خودپا باشد و خودفهم باشد، اجتهاد از روی دلیل درونی باشد و یا اگر دلیل درونی ندارد، از برون کمک بگیرد، از آن کسی که صلاحیت دارد، تقلید کند. خداوند در این جا هر دو را رد می‌کند و می‌گوید باطل است.

«الَّذِينَ هُمْ يَلْحَدُونَ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ أَوْ يَشْرِكُونَ بِهِ «مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» لَيْسَتْ لَهُمْ لَا الْقَوْلَةَ الْأُولَىٰ وَ لَا الْقَوْلَةَ الثَّانِيَةَ، الْقَوْلِ الْأُولَىٰ قَوْلَةَ الْإِجْتِهَادِ وَ قَوْلِ الثَّانِيَةَ قَوْلَةَ التَّقْلِيدِ. قَوْلَةَ الْإِجْتِهَادِ «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» اگر هم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بوده و «قَالُوا بَلَىٰ» بوده است، ما غافل هستیم، اصلاً به یاد نداریم، به هیچ عنوان چنین چیزی را به یاد نداریم. این غفلت از چیست؟ غفلت از آنچه خداوند در درون فطرت انسان و در درون ذات انسان می‌خکوب است و ادغام کرده است. مگر ممکن است انسان خود را فراموش کند؟ «إذا أمكن للإنسان أن ينسى نفسه على طول الخط؟ يمكن أن يقول أنا غافلٌ عن أنني أنا» امکان دارد؟ تا چه رسد به آن «أنا» که عمق «أنا» است. اُنَيْتِ انسان در جسم، اُنَيْتِ انسان در روح، اُنَيْتِ انسان در عقل و فکر، این اُنَيْتِ‌ها احیاناً قابل فراموشی است، ولیکن نوعاً در زندگی انسان این اُنَيْتِ‌ها

حاضر است. «الإنسان حاضرٌ عند نفسه أحضر من كلِّ حاضرٍ بعيدٍ عنه» در این شکی وجود ندارد، حاضر است.

انسان نمی‌تواند این حضور را مبتلا به فراموشی صددرصد کند، من صددرصد فراموش کردم که خودم هستم؟ خود خودتر از خود عبارت از فطرت انسان است، وقتی خود عقل فراموش شود یا تبدیل به جنون گردد، خود تکلیف نباشد، انسان خواب باشد، اگر این خودها در بوته فراموشی قرار بگیرد و منسی گردد، خود اصلی که فطرت است، فراموش نمی‌شود. و لذا آن جایی که عقل کار نمی‌کند، حس کار نمی‌کند، فکر کار نمی‌کند، قوای درونی از کار می‌افتد، قوای برونی از کار می‌افتد. «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۱ این خود همیشه بیدار است. خود فطرت هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، خود فطرت مغفولٌ عنه می‌شود «و لكن غفلةٌ تقصيريةٌ و ليست غفلةٌ قصوريةٌ».

پس بُعد اول: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» ليس لأى إنسان أن يقول: إِنَّا كُنَّا عن هذا الحكم الفطرى الذاتى المندغم فى الذات منذ خُلِقَ الإنسان كان غافلاً، لا يمكن، الإنسان حاضرٌ، نفسه حاضرةٌ عند نفسه و لا سيّما أنفس نفسه و هو الفطرة، التى فطر الله تعالى الناس عليها» این بعد اجتهاد. اگر کسی بگوید: ما در درون دلیلی نداشتیم بر اینکه خدا وجود دارد. خیر، دلیل داشتید. در درون فطرت دلیل قوی است. «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» این یک.

دوم: «مع وجود البرهان القطعى الذاتى الفطرى على أن الله تعالى موجودٌ وحيدٌ هل يجوز لك أن تقلد؟» این یک بحث در باب تقلید است. «إذا أمكن للإنسان أن يجتهد و أمكن من كلِّ ممكنٍ يجتهد، هل يجوز بأن يقلد و لو صالحاً» شما مجتهد هستید، از آقای گلپایگانی تقلید می‌کنید؟ این تقلید شما باطل است. بدترین مجتهد، مجتهدی است که تقلید می‌کنید و نوعاً مجتهدین تقلید می‌کنند. کسی که خود قدرت علی الاجتهاد دارد و اجتهاد صالح و اجتهاد صحیح است و موازین او درست است، حتی نباید تقلید صحیح کند، چه رسد به تقلید غلط.

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» مشرکین بگویند ما تقلید کردیم. آباء ما، بزرگان ما، زعمای ما، سرسلسله‌های ما، اجداد ما مشرک شدند،

۱. عکبوت، آیه ۶۵.

«وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ» ما بچه‌ها در مقابل آن بزرگان چه هستیم؟ ما بچه طلبه‌ها در مقابل علماء چه هستیم؟ ما در مقابل بزرگان چه هستیم؟ روی ذریه بودن و کوچک بودن که آن‌ها بزرگ هستند و ما کوچک، آن‌ها اول هستند و ما آخر، ما از آن‌ها تقلید کردیم. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» لا، «أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» یعنی قلدتم آباءهم فی الإشراک حتی إذا قلدتم آباءکم فی التّوحد غلط «آباء شما دو دسته هستند، «آباء المشرکین بین موحدین و مشرکین، إذا هؤلاء المشرکون قلدوا آباءهم الموحّدین و صار موحّدین، هذا التّقلید غلط ولو عمل صحیح» غلط است، مشرک می‌گوید من از جدّ خود ابراهیم تقلید می‌کنم و موحد می‌شوم. این غلط است، چون مطلب تقلیدی نیست.

«فالتّقلید بنوعیه باطل بالنّسبة للأمر الّذی لک أن تجتهد و علیک أن تجتهد» پله اول آن که آباء موحد بودند، ما از آباء موحد تقلید کردیم، این غلط است. پله دوم غلط‌تر است، «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» يقول ربّنا: نعم، نهلكکم بما فعل المبطلون، لأنکم ترکتم حکم الفطرة توحیدياً و قلدتم تقلیداً معوجاً منجرفاً منحرفاً آباءکم الأوّلین من دون دلیل». آیات قرآن در این بعد زیاد است، تقلید کورکورانه غلط، مخصوصاً در بیراهی. اگر شما در راه صحیح هم تقلید کورکورانه بکنید، غلط است، تا چه رسد به در راه باطل. این به مراتب بدتر است و «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»^۱ است.

«فلم تبق آية حجة إطلاقاً لهؤلاء المحلدين أو المشركين أننا أشركنا إماماً لأننا ما استطعنا أن نجتهد و أن نبرهن بما فی فطرننا و بما فی ذواتنا أنّ الله واحد» این غلط است. دوم: حال که شما این قدرت اجتهادی را دارید، «لماذا قلدتم المشركين من ذی قبل و هذا عذرٌ لا يعذر، عذرٌ غير عاذر». سؤال: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» لماذا من بنی آدم؟ لم یقل من آدم و بنیه؟ «این را قبلاً مطرح کردیم. «حال أن آية الفطرة تقول: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» آدم و بنیه منذ أولد إلى يوم القيامة الكبرى، لماذا هنا يقول: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ». إجابات العدة، الإجابة الأولى: فی اللّغة العربية إذا قال ربّنا: «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ»^۲ یعنی اثنتین و ما فوق. كذلك هنا: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» یعنی من آدم و بنیه. هذا أولاً».

۱. نور، آیه ۴۰.

۲. نساء، آیه ۱۱.

«ثانياً الآية الثانية للفطرة، آية الفطرة تقول: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» النَّاسَ بعمومه دالُّ على آدم و ذريته معاً، فالمقصود هنا كذلك «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ» یعنی من آدم و بنیه. هذا ثانية، الثالثة» به ثالث توجه کنید، چون قبلاً مطرح نکردم. این احتجاجی که می‌شود، در مقابل چه کسی می‌شود؟ «أَنْ تَقُولُوا» چه کسانی هستند؟ «أَنْ تَقُولُوا» المخاطبون هنا كما المخاطبون من ذی قبل؟ لا «بنی آدم همه را شامل می‌شود. بنی آدم موحد، بنی آدم ملحد، بنی آدم مشرک، انبیاء، معصومین، مؤمنین، کفار، شامل همه می‌شود. مخاطب این «أَنْ تَقُولُوا» خاص شد؛ چون قضیه فطرت دو بعد دارد، یک بعد ایجابی دارد و یک بعد سلبی دارد. «البعد الإيجابي لقضية الفطرة الإتيان إلى الله كما الموحّدون من النّبیین و سائر المعصومين و المؤمنین و ما إلى ذلك» این بعد ایجابی است، این را که احتجاج نمی‌کنند.

آیا «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» متوجه انبیاء هم هست؟ مؤمنین و موحدین؟ خیر، این‌ها که موحد هستند. به کسی که نماز خوانده، می‌گویند چرا نماز نخواندی؟ نمی‌گویند، به کسی که نماز نخوانده می‌گویند: چرا نماز نخواندی. کسانی که موحد هستند و راه صحیح حق را بر مبنای فطرت طی کرده‌اند...

- ایجاد مانع است، یعنی قبل از اینکه یک نفر مؤمن باشد، در فطرت او، از اول خلق او این در فطرت او نهاده شده که یک مانعی به وجود بیاید که در آینده چنین نگوید، بعضی مؤمن می‌شوند و نمی‌گویند، بعضی می‌گویند.

- «أَنْ تَقُولُوا» می‌خواهد بگوید عذر نیاورید. چه کسی عذر می‌آورد؟ چه کسی می‌خواهد در یوم القیامة عذر بیاورد؟ کسی که مشرک بوده، کسی که موحد بوده، عذر نمی‌آورد.

- بالاخره بعد از اتمام حجت بعضی مؤمن می‌شوند و عذر نمی‌آورند.
 - متوجه هستم، ولی این «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است، چه کسی در یوم القیامة عذر می‌آورد و چه کسی است که در مقابل او احتجاج می‌کنند؟ این شخص منحرف است، کسی که موحد است عذر نمی‌آورد.
 - می‌گوید در روز قیامت چنین نگویند.
 - چه کسی چنین نگوید؟
 - همه، به همه می‌گوید.

- خیر، چون یوم القیامة مؤمن چنین حرفی نمی‌زند، کافر و مشرک و ملحد است که عذر می‌آورد، مؤمن چه عذری می‌آورد.

- این فطرت از اول در آن‌ها نهاده شده است.

- این بُعد اول است. در این جا دو بُعد وجود دارد، فطرت یک بُعد ایجابی دارد که این بُعد ایجابی هم در موحد است، هم در مشرک و ملحد است، اما این بُعد ایجابی عده‌ای را موحد کرده است، عده‌ای را موحد نکرده است. عده‌ای که موحد کرده است، «أَنْ تَقُولُوا» ندارد، چون «أَنْ تَقُولُوا» احتجاج است و استدلال است. ولكن عده‌ای که مشرک هستند، آن‌ها «أَنْ تَقُولُوا» دارند. «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا» این به مشرکین و ملحدین و امثال آن‌ها مربوط است، موحدین که «أَنْ تَقُولُوا» نمی‌گویند. موحدین که در طول عمر تکلیف موحد بودند، چه عذری بیاورند؟ عذر بیاورند که چرا ما موحد شدیم؟ باید موحد بشوند؛ مقتضای فطرت است.

«بناءً على ذلك القضية الفطرة التوحيد لها ناحيتان اثنتان، ناحية إيجابية بالنسبة للمؤمنين و الموحدين و ناحية سلبية إعتذاراً بالنسبة للملحدين و المشركين، الناحية الثانية هي المقصود هنا، أليس هكذا؟» در باب فطرت ناحیه دوم مطرح نبود، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» این آتجاه به توحید است، ناحیه ایجابی است، کاری به سلب ندارد. این پله اول را طی می‌کند، ما این کار را کردیم که چنین، به اینکه چه کسی قبول کرد و چه کسی قبول نکرد، کاری نداریم. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» اما در این جا بحث چیست؟ در این جا بحث این است که «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است، چون «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» باید بنی آدم باشد، چون آدم که جزء «أَنْ تَقُولُوا» نیست.

«آدم الأول (ع) كان من المرسلين ليس في خضم هؤلاء الذين يعتذرون «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ». پس بنابراین در این جا بنی آدم آمده است و آدم نیامده، این یک حساب است. سؤال: آدم که از انبیاء دیگر کوچک‌تر است و پایین‌تر است، چطور آدم به حساب نیامد و بقیه به حساب آمدند؟ جواب: خداوند می‌خواهد یک جا بحث کند، نمی‌خواهد تقسیم کند. موسی چنین، عیسی چنین، فرعون چنین، ولیکن آن کسی که می‌شود خارج کرد، فرد اول است. «و إِذَا مِنَ الْمُبْرَزَاتِ لِهَذَا التَّعْبِيرِ الْخَاصِ إِذَا لَمْ يُعْنَى مِنْ بَنِي آدَمَ، آدَمَ وَ بَنُوهُ، نَقُولُ: لِأَنَّ آدَمَ نَفْسَهُ آدَمَ الْأَوَّلَ»

لیس داخلاً فی خضم الإحتجاج يوم القيامة الكبرى، البقية بين صنفين: صنفٌ في خضم الإحتجاج أن تقول، صنفٌ ليسوا في حقل الإحتجاج لم يذكر الله تعالى بالنسبة لهم إحتجاجاً». ما در بحث کتابی مقداری بحث کرده ایم و مقداری مانده که تتمه بحثی است که در خارج داریم.

- پس طبق حرف شما اخذ از فطرت اخذ شده است.

- بله، فطرت عرض شده، این فطرت که عرض شده، تکوین است، یعنی همان کاری که خداوند در فطرت کرده، آن کار را به لفظ قول درمی آورد. الصَّحِيفَةُ التَّاسِعُ عَشْرُ: «و «أخذ» حكايةً عن أصيلة خلق الإنسان بحصيلته التوحيدية الفطرية، فهو إذاً مأخوذاً بحكم الفطرة التي فطره الله عليها و «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ و ترى بعد أن «ذُرِّيَّتَهُمْ» مأخوذةً من ظهر آدم كما تقول رواية؟ و هي تطارد نصّ الآية: «مِنْ بَنِي آدَمَ- مِنْ ظُهُورِهِمْ- ذُرِّيَّتَهُمْ» دون «من آدم- من ظهره- ذرّيته؟» فما آدم نفسه مأخوذاً من ظهره شيءٌ في هذه المعركة» با آدم کاری ندارد، «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ». روایتی هم نقل کردیم که جواب دادیم.

«ثم ترى «بني آدم» هم ولده الأولون دون مفاصلة»^۲ این را رد کردیم که فقط ولده الأولون احتجاج است؟ ولده الأولون که همه موحد بودند، این موحدین «أَنْ تَقُولُوا؟» برای همین ولده الأولون غلط است، پس کلّ بنی آدم. «ثم ترى «بني آدم» هم ولده الأولون دون مفاصلة و ذرّیتهم هم ولدهم إلى يوم القيامة، فهم فقط أشهدوا على أنفسهم في هذه المسئلة دون آبائهم؟ و لم يأت «بني آدم» في آياتها السّت الأخرى لهم إلّا للناس أجمعين من ذرّية آدم» این جواب دوم است: «و لم يكن بنوه الأولون مشركين و لا واحداً منهم مهما قتل قابيل هابيل» ولكن قابيل که مشرک نبود.

- آن اولین اولین این باشد که از ظهر آنها آن ذرّیه گرفته شده است.

- نه، خود بنوه.

۱. یوسف، آیه ۴۰.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۲، ص ۲۰.

- «مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»، آن ذریه می گویند: «أَنْ تَقُولُوا»، «أشهد» آن ذریه.

- و چرا از آن ها فقط؟ این بنوه الأولون آباء هستند.

- [سؤال]

- «أَنْ تَقُولُوا» آباء چه کسانی هستند؟ آباء آن ولد اولون هستند، ولد اولون موحد بودند. در این صورت «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا» غلط است. «إذا كان المقصود من بني آدم بنوه الأولون الموحّدون فالأخذ من ظهورهم من ذريتهم لماذا أن تقولوا «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا». من «آبَاؤُنَا»؟ ولده الأولون كانوا موحّدون، كلّهم» همه آن ها موحد بودند.

- فرزندان بنی آدم؟

- مگر «آبَاؤُنَا» ولد اولون را به طریق اولی نمی گیرد؟

- آن ها کلاً آباء و ولد می شوند.

- بعضی ولد هستند، بعضی آباء هستند، ولی کسانی که آباء هستند و ولد نیستند، این ها را شامل نمی شود؟ چگونه کسانی که نسبتاً ولد هستند، نسبتاً آباء هستند، شامل می شود، ولی کسانی که فقط آباء هستند و ولد نیستند، شامل نمی شود، امکان دارد؟ البته این ها اضافات است، چند جهت دارد که این بنو آدم کل هستند. «و لم يكن بنوه الأولون مشركين و لا واحد منهم مهما قتل قابيل هابيل حتى تصح الحجّة لو لا الإشهاد و المسائلة «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» أم إن «بني آدم» هنا بعضهم الأعمّ منهم بمن فيهم من مشركين؟» بنو آدم اولین نیست، عده ای از بنو آدم، موحد و مشرک.

«و التّبعض بحاجة إلى قرينة هي هنا منفية! و «أَنْ تَقُولُوا» هي خطاب التّنديد بعامة المشركين» لا جماعة الخصوص من المشركين» این احتجاج بر همه مشرکین است. «فيشمل الآباء كما الأبناء طول التاريخ الإنساني منذ البداية حتى النّهاية، دون خصوص الأبناء! و لا خصوص الآباء بأولادٍ ليسوا بآباء لآخرين، فإنّها حجّة لو صحّت لعامة المشركين. ثمّ و من الآباء موحّدون و أبناء منهم مشرکون، كما منهم مشرکون و أبناء منهم موحّدون، أم مشرکٌ من مشرکٌ أو موحّدٌ من موحّد! و ما من أبناء إلّا و هم آباء لآخرين إلّا قليلين هم في عقمٍ عن إيلاد» یک دسته خاصی «و ليس يختصّ

الشرك بأولادٍ ليسوا بأباءٍ لآخرين» اين اختصاصى نيست، تمام مشركين، هر كسى مى خواهد باشد. «فإنها حجةٌ لو صحّت لعامة المشركين. إذاً ف«بني آدم» هم كلّهم منذ أوّل من ولده آدم حتّى آخر من يولد من ذريّته إلى يوم القيامة دونما استثناء. ثمّ من هم «ذريّتهم» المأخوذون «مِنْ ظُهُورِهِمْ»؟ أ هم ولدهم بعد؟ بعد كه ولدى ندارد، از همه بنى آدم اين ذريّه اخذ شد، پس اولادى نيست و اجدادى نيست. پس اين «ذريّتهم، هم أنفسهم، ليس ذريّتهم أولادهم».

«و قد شملتهم «بني آدم»! استغراقاً لذريّة آدم على طول الخطّ أم هم آباءهم؟ فكذلك الأمر» اگر آباء بگويم طبق قول مجمع البيان كه ذريّه آباء است، اين در سوره يس است. اين هم همين طور است، براى اينكه شامل همه مى شود، بنى آدم يعنى همه، فقط روى يك احتمال آدم خارج مانده است. «فكذلك الأمر إضافة إلى أنّ الآباء ليسوا بذريّة» لغتاً هم غلط است. «و إلى سائر المحاذير المشار إليها من ذي قبل. إنهم هم أنفسهم»^۱ «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» يعنى هم حال كونهم ذريّة و ذريّة الأرواح و ليست ذريّة الأجساد». «إنهم هم أنفسهم إضافة لهم إلى أنفسهم كما ذريّتهم في الفلك المشحون: «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ»^۲ و قد فسرتها آية الحاقّة: «إِنَّا لَمَّا طَعَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ»^۳.

«كم حال الخطاب ليس إلّا الموجودون زمن النّبىّ (ص) و هم بأنفسهم لم يكونوا فى فلك نوح، إنّما حال كونهم ذريّة فى أصلاب آباءهم». «فذريّتهم هم أنفسهم حال كونهم ذريّة فقد و الله أعلم «أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» أخذ «مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ» أولاً: بني آدم ذريّتهم (يعنى أنفسهم) «على أنفسهم» فالمأخوذون هم بنو آدم بأسرهم»^۴ همه آنها، يك نفر استثناء ندارد، مگر آدم اول روى احتمالى. «لا كما هم بعد خلقهم، و إنّما «من ظهورهم» إحياءاً إلى الأصل الأصيل من كيانهم و هو «ذريّتهم»، دون الفصيل من ولدهم» «ذُرِّيَّتَهُمْ» ولد نيستند، خودشان هستند. اصل اصيل «و ليكونوا في ذلك الأخذ كائنين بظهورهم» بايد بنى آدم باشند، آن وقتى كه

۱. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ۱۲، ص ۲۱.

۲. يس، آيه ۴۱.

۳. حاقه، آيه ۱۱.

۴. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ۱۲، ص ۲۱.

خداوند اخذ کرده، چنان‌که عرض کردیم باید بنی‌آدم باشند تا از «ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ» گرفته بشود.

«فليس إذاً في كون قبل كونهم» كما يقولون و يقولون عالم الذر، عالم النملة «و ترى إذاً «من ذرِّيَّتِهِمْ» هم من أنفسهم بأرواحهم و أجسادهم كما هم بعد خلقهم؟» چنین است؟ این احتمال اول است. «ذرِّيَّتِهِمْ» یعنی خودشان با ارواح و اجساد. اخذ اجساد معنا ندارد، اخذ ارواح هم دون فطرت‌ها معنا ندارد، عقول خطا می‌کند، فکرها خطا می‌کند. «و ليسوا هم هكذا ذرِّيَّةً لأنفسهم و إنما هو كونٌ لهم قبل كونهم، فهم إذاً آباء أنفسهم» این غلط است «أم كونٌ أوّل لهم قبل كونهم الأخير؟ فلا يصحّ القول «مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ» حيث يتطلب كونهم الحالي قبل كونهم الحالي، تقدّم الشيء على نفسه» این هم نیست.

«ثمّ من هذا الذي يذكر ذلك التّساءل» یک نفر به یاد دارد که این این سؤال لفظی و جواب لفظی صورت گرفته است تا احتجاج غلط باشد؟ احتجاج خدا صحیح باشد و حجت و عذر او باشد که این غلط باشد؟ «ثمّ من هذا الذي يذكر ذلك التّساءل و حتّى أفضل المؤمنين فضلاً عن أدناهم أو المشركين؟ فلهم الحجّة إذاً «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» تمام مشرکین حجت دارند، همه مشرکین يوم القيامة، اگر عالم ذری بوده و عالم مورچه بوده که هیچ کس به یاد ندارد، می‌گویند ما غافل بودیم، اگر هم بوده ما نمی‌دانیم، یک نفر از ما نمی‌دانیم و اصلاً نمی‌توانستیم بدانیم. «و هذا هتكٌ في عضد الفصاحة القرآنية و فتكٌ بحرمة الإسلام قرآناً أنّكم كنتم مكلّفين متسائل عنكم قبل كونكم».

«ثمّ أتى لهم من آباء و هم كلّ «بني آدم» همه آنها بنی‌آدم هستند، آباء چه کسی است؟ «دونما استثناء حيث يعمّ كل الآباء و الأبناء في الطّول التّاريخي الإنساني، فلا حجّة إذاً للمشرکين منهم لو لا المسائلة «أو تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ». «إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ» در صورتی است که خود آنها مشرکین هستند و آباء مشرکین داشتند، ولكن در این جا «مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ كُلِّهِمْ» است. «أو ترى «ذرِّيَّتِهِمْ» این جا دارد در راه مستقیم می‌افتد. «أو ترى «ذرِّيَّتِهِمْ» هم بأبدانهم دون أرواح» یعنی «هم أنفسهم بأبدانهم» این هم غلط است. «نطفاً أم كما هم الآن؟ و «ذرِّيَّتِهِمْ» لیست هي كلّ أبدانهم و النّطف دون أرواح لا تعقل حتّى تشهد على أنفسها أم تتساءل عن وحدة إلهها! حقيقةً أو تقديرياً و «هم» المربّع في كلمات الآية: الأربع

«ظُهُورِهِمْ - ذُرِّيَّتِهِمْ - أَشْهَدَهُمْ - عَلَى أَنْفُسِهِمْ» دليل الحياة العقلية «اين هُم»ها دليل است بر اینکه مرجع جسد نیست، نطفه نیست، بدن نیست در هر حالی از حالات.

«دليل الحياة العقلية هناك حينذاك و لا يرجع ضمير العاقل إلى الجسم الإنساني إلّا اعتباراً بروحه الكائن فيه أو كان أم سوف يكون أم هي ذرّية الأبدان: «النطف» مع أرواح تعقل و تشهد؟ و لا تسمى هذه المجموعة ذرّية بل هي الآباء الأصول و هم الذرّية الفروع» و این جا «مِنْ بَنِي آدَمَ» كل است. «ثُمَّ و «بني آدم» كلّهم عن ذلك الإشهاد و تلك المسئلة غافلون»^۱ اگر مسائله ای در عالم ذر است. «إذاً فلهم الحجّة: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» دون فارق بین ما لو كانت هذه مسائلة واقعة أم لم تكن» چه عالم ذر و مورچه ای بود و چه نبود، این ها غافل هستند. پس فایده این عالم ذر چیست؟ عالم ذری که هیچ کس آن را به یاد ندارد.

«فهل أخذت ذرّية الأبدان بأرواح عاقلة مكلفة تثبتاً لما ليست بحجّة على أیة حال و لا يذكره أحدٌ من بني آدم حتّى أفضل المؤمنين فضلاً عن المشركين» این ها را قبلاً عرض کردیم. «ثُمَّ و آية الإنشاء «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ»^۲ و آیات كأضرابها تضرب بخلق الأرواح قبل الأجساد ضرب الحائط». «خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ»^۳ غلط، بقوله تعالى «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ» و آیات أخرى تدلّ بصورة صريحة على خلق الأرواح بعد الأجساد، لا الأرواح قبل الأجساد». پس این ذرّیه ای که عالم ذر قبل از خلق آدم و آدم ها و بنی آدم است، این وجود قبل الوجود است و حیات قبل الحیات است و غلط است.

«أَمْ إِنَّ «ذُرِّيَّتِهِمْ» هي فطرهم»^۴ این درست است «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی أخذهم و هم ذرّیه، ذرّیه الأرواح، لأنّ فطرة روح الإنسان ذرّیه من روحه، أثنافى روحه، أصل روحه «زیربنا و رأس الزاویه در روح انسان است، «كما أنّ رأس الزاوية و أثنافى جسم الإنسان عبارة عن نطفته التي كبرت و صارت إنساناً، كذلك أثنافى روح الإنسان بعقله و فكره و كذا عبارة عن فطرة «التي فطر الناس

۱. همان، ص ۲۲.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۵۷، باب ۱۱.

۴. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ۱۲، ص ۲۲.

عَلَيْهَا». «أَمْ إِنْ ذَرِيَّتَهُمْ» هي فطرهم فَإِنَّهَا ذَرِيَّاتُ الْأَرْوَاحِ» ما به زور درنمی آوریم، به زور یعنی تحمیل نمی کنیم، ولیکن به زور می فهمیم.

- هر جا ذریه روح است، ذریه جسم هم هست؟

- بعضی اوقات ذریه جسم است، بعضی اوقات ذریه روح است، فرق می کند.

- «حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ»!

- آن جا جسم است، روح نیست. اصلاً روح نبوده است، ولكن جسم بوده است.

جسم در حال ذر، در حال نطفه بوده، ولی روح که قبلاً خلق نشده است. ولی اصل جسم که ذریه است، قبلاً در کمر آدم بوده است. هر جا طبق دلیل. «أَمْ إِنْ ذَرِيَّتَهُمْ» هي فطرهم فَإِنَّهَا ذَرِيَّاتُ الْأَرْوَاحِ فَمَا النَّطْفَةُ هي ذَرِيَّاتُ الْأَجْسَامِ وَأَصُولُهَا، كَذَلِكَ الْفَطْرَةُ هي ذَرِيَّاتُ الْأَرْوَاحِ وَأَصُولُهَا «فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». «وَأَتَمَّا كَيَانَ الْإِنْسَانَ بِرُوحِهِ وَكَيَانَ الرَّوحِ بِفَطْرَتِهِ «الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فَهِيَ الْأَصِيلُ الْأَوَّلُ مِنَ بَعْدِي الْإِنْسَانِ الْأَصِيلِينَ الْجَذْرِيِّينَ، فَلِلْجَسْمِ بَعْدَ الْأَصْلِ النَّطْفَةُ الذَّرِيَّةُ وَبَعْدَ الْفَرْعِ، سَائِرُ الْأَجْزَاءِ الْمَتَفَرِّعَةِ عَلَيْهَا، وَ لِلرَّوْحِ بَعْدَ الْأَصْلِ الْفَطْرَةُ الذَّرِيَّةُ، وَ بَعْدَ الْفَرْعِ سَائِرُ الرُّوحِ الْمَتَفَرِّعَةِ عَلَيْهَا، فَأَحْرَى بِالْفَطْرَةِ أَنْ يَعْنِيَهَا «هُم» هُنَا وَ هُنَاكَ».

كلّ روح انسان که «هُم» است، فطرت انسان «هُم» تر است، اگر کلّ بدن انسان، این بدن انسان است، اصل بدن انسان که نطفه است، اصل تر است. «فَمَا لَمْ يَشْهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَيَعْرِفُوهَا» روح بر نفس خودش گواه گرفته شد، در بُعد اصل که فطرت است. «لَا يَصِحُّ أَنْ يَشْهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَيَعْتَرِفُوا بِحُكْمِ فَطْرَتِهَا» اول معرفة النفس است، بعد اعتراف به اینکه من شناختم که «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»، یک «أَشْهَدُهُمْ أَنْفُسِهِمْ» است که شهادت تلقی است، یک «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» است که شهادت القاء است، شهادة الإلقاء يوم الدنيا كلّ تكليف است، چون شهادت تلقی بوده است.

«فَمَا لَمْ يَشْهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَيَعْرِفُوهَا لَا يَصِحُّ أَنْ يَشْهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَيَعْتَرِفُوا بِحُكْمِ فَطْرَتِهَا»، «فَيَعْرِفُوهَا» شهادت تلقی است، «فَيَعْتَرِفُوا بِحُكْمِ فَطْرَتِهَا» شهادة الإلقاء است. «فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲ فليعرف الإنسان نفسه بفطرته ليعرف على غرارها ربه فإن معرفة النفس أقرب ما يعرفه الإنسان من مطلق الكون فلا يعذر أحدًا في جهله نفسه «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» * أَوْ تَقُولُوا» و

۱. الحاقه، آیه ۱۱.

۲. غرر الحکم، ص ۵۸۸.

السؤال: أ لست برّبكم تقديريّ» این سؤال تقدیری است نه واقعی، یعنی هر وقت این سؤال پیش بیاید، در آن جایی که تمام تعلّقات و بند و وابستگی‌های انسان بریده شده است، آن جایی که «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ» که هیچ چیز نمانده است، در آن جا اگر کسی سؤال کند چه کسی است؟ می‌گوید خدا است، ولو به زبان نگوید، در قلب متعلّق به این نقطه است.

«و السؤال: أ لست برّبكم تقديريّ أن جعل فيهم ما إذا سألهم أجابوه» روایات دسته دوم هم چنین می‌گوید. «روایات من الطبقة الثانية الموافق لنص الآية المباركة التي أكثر دلالة، أقوى دلالة وأكثر عدّة و عدّة توافق الرواية». «و ذلك السؤال نفسيّ و خارجيّ فلو تعنت الإنسان في الإجابة الصحيحة عن ذلك السؤال فهو بينه و بين نفسه يجيب «بلى»» اگر در باب احتجاج، در باب عمل، در باب استدلال منکر و عده‌های خدا است، ولیکن آن جایی که همه باب‌ها از بین می‌رود و تمام وسائل، در آن جا «بلى» در ذات او درخشش پیدا می‌کند و روشن می‌شود.

«لا سيما إذا تقطعت الأسباب و حارت دونه الأبواب إذ يراه يتعلّق قلبه بسببٍ واحدٍ خفي و هو الله تعالى شأنه العزيز «قالوا بلى» پس یک زمان نیست. این «إذ أخذ ربك» یک زمان نیست، کلّ زمان‌های خلقت انسان‌ها است، در آن موقعی که فطرت می‌تواند بیدار شود و می‌تواند مورد سؤال و جواب قرار بگیرد. و همچنین «أ لست برّبكم» هر کس در زمانی که به این حالت می‌رسد. «قالوا بلى» هم چنین، دنباله این حالت است. «و هو الله تعالى شأنه العزيز «قالوا بلى شهدنا» شهوداً فطرياً، ثم فكرياً» اول شهود فطری است، بعد فکری و عقلی و سایر مراحل «فقد أخذ الله فطرة كلّ إنسان و هناك الإشهاد و المسائلة؟ و كيف تؤخذ الفطرة التي فطر الناس عليها قبل خلق الناس بروح و جسم و الفطرة هي أعمق أعماق الروح، و قد خلقت الأرواح بأعماقها بعد الأجساد كما تقوله آية الإنشاء و ترى «من» این‌ها مطالبی است که بعداً باید عرض کنیم.

روایاتی در این جا است که موافق آیه است، در صفحه ۲۴ ما عرض کردیم: «فقد تعني «ذريتهم» هذه و الله أعلم فطهرهم، و فيه روایات كما في نور الثقلين المجلّد

۱. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج ۱۲، ص ۲۳.

الرّابع، صحيفه مائه و أربع و ثمانين، الحديث الثّالث و الخمسون: عن أصول الكافي باسناده إلى أبي عبد الله (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِطْرَتَ اللَّهِ « ادامه آن در متن است است كه «ذَرَيْتَهُمْ فَطَرَهُمْ». «مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ هِيَ الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ» پس اين اخذ، اخذ فطرى است. اخذ لسانى و اخذ سمعى در سؤال و جواب نيست.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».